

## Manifestations of New Vision in Moulavi's Masnavi and the Influence of These Teachings on the Vitality of Islamic Societies

### ARTICLE INFO

#### Article Type

Research Article

#### Authors

Ahmad Azadi <sup>1</sup>

Ghasem Sahrai <sup>2\*</sup>

Mohammad Reza Hasani Jalilian <sup>3</sup>

#### How to cite this article

Ahmad Azadi, Ghasem Sahrai, Mohammad Reza Hasani Jalilian, Manifestations of New Vision in Moulavi's Masnavi and the Influence of These Teachings on the Vitality of Islamic Societies, *Journal of Islamic Life Style Centeredon Health*, 2020:4(2): 89-96.

1. PhD student, Department of Persian Language and Literature, Lorestan University, Lorestan, Iran.

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Lorestan University, Lorestan, Iran (Corresponding Author).

3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Lorestan University, Lorestan, Iran.

#### \* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: ghasem.sahrai@yahoo.com

#### Article History

Received: 2020/06/12

Accepted: 2020/09/20

### ABSTRACT

Among Islamic mystics and philosophers, we rarely find anyone who has a new and fresh psychological view of life, existence and its phenomena like Rumi. This type of attitude causes new horizons to open in his being and based on that, he invites others to move and dynamism and stay away from stagnation and stagnation. This belief makes Masnavi call others to understand beauty and true love and asks them to have beautiful eyes and hearts. He believes that we cannot see true beauty unless we have beautiful eyes. The experience of this beauty and beautiful thinking is such that it sees many events and incidents that are unpleasant in the eyes of others, sweet, enjoyable and joyful. According to him, ignorance and selfishness are the cause of most grudges and disagreements, and he considers the world to be a scene of restraint, contentment, interaction, peace and compromise. He is against superficiality. In his view, the particles of the universe, from inanimate objects to humans, are always changing. He wants us to be new and fresh from moment to moment in parallel with this evolution. Molavi is against any kind of dogma. Because this type of view makes us trapped in the narrowness of limitations and stops us from understanding the truth. Maulvi considers positive thinking to be the only way of real peace in Islamic societies, and in his opinion, pessimism is the source of all human troubles. He considers the status of a person to be equal to the saints and prophets due to reaching the head of the fountain of truth.

**Keywords:** Masnavi Moulavi, New Vision, Exhilaration, Islamic Societies

## جلوه های نوینی در مثنوی مولوی و تأثیر گذاری این

## آموزه ها بر نشاط جوامع اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۳  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۳۰  
\* نویسنده مسئول: ghasem.sahrai@yahoo.com

## مقدمه

دنیایی که مولانا در مثنوی برای ما ترسیم می نماید برگرفته از نگاه و بینش او نسبت به هستی و پدیده های آن است. در جای جای این کتاب شریف، ما را به نیک اندیشی، نونگری، پویایی، زیبادوستی، تعامل، گذشت و ایثار دعوت می نماید. در نگرش مولانا ستیزه جویی، برتری طلبی و کینه ورزی جایی ندارد. وی پیام آور صلح، دوستی، اتحاد و یگانگی در بین ملل گوناگون است و ما را از ظلم و ستم و تفرقه و جدایی نهی می کند. وی چون به سرچشمه حقیقت رسیده، خالق هستی را زیبا می بیند و وجود او را منشأ تمام زیبایی ها می داند. به باور او نگاه و طرز تفکر زیبا برگرفته از درون انسان هاست. باید از درون نو و تازه شویم تا شاهد تازگی و تحول و تبدل در رفتار و کردار خویش باشیم. او به مدد عشق و رسوخ آن در وجود او، جور دیگر و طور دیگر می بیند.

آراء مولوی در باب ولایت و نبوت با دیگر عرفا و حکما، از جمله حلاج، بایزید و امام محمد غزالی تفاوت دارد و می توان گفت در این خصوص نظر منحصر به فردی دارد. (در نظر وی میان ولایت و نبوت هیچ فرق اساسی نیست و این هر دو نمودار مرحله ای از تکامل اند که برای هر فردی تحقق پذیر است) [۱]

مکر کن در راه نیکو خدمتی  
تا نبوت یابی اندر امتی [۲]

## پیشینه تحقیق

تاکنون کتاب یا مقاله ای مستقل در خصوص نوینی و زیبایی در مثنوی به رشته تحریر در نیامده است. اما بسیاری از مثنوی پژوهان بنام چون استاد جلال الدین همایی در مجموعه دو جلدی مولوی نامه، بدیع الزمان فروزانفر، سید جعفر شهیدی، علامه محمد تقی جعفری، کریم زمانی، محمد استعلامی در شرح مثنوی و عبدالکریم سروش، توفیق سبحانی، تقی پور نامداریان، سید صادق گوهرین و محمد علی موحد در آثار خود به معرفی مولانا و دیدگاه های او پرداخته اند. مطالعات این آثار می تواند راهگشای پژوهشگران این عرصه باشد.

در حوزه مقالات مرتبط با نوینی مولانا، گرچه مقاله ای با این عنوان وجود ندارد اما برخی از مقالات از قبیل: فضایل و رذایل اخلاقی از نگاه مولوی نوشته طاهر طباطبایی و کیلی و همکاران، موانع معرفت در مثنوی از علی اشرفی و همکاران، رویکرد مولانا نسبت به فکر و اندیشه نوشته افسانه سعادت و اندیشه در مثنوی از علی اکبر کسمایی به معرفی دیدگاه های مولانا پرداخته اند.

حرکت و تغییر از دیدگاه مولانا و دیگر حکما و فلاسفه: مولانا به حرکت تدریجی و مستمر اعتقاد دارد و این حرکت را مختص این جهان نمی داند به گونه ای که حتی پس از مرگ این حرکت تکاملی ادامه دارد و از مرحله فرشتگی می گذرد.

حمله دیگر بمیرم از بشر

احمد آزادی<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران.

قاسم صحرائی<sup>۲</sup>

دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران (نویسنده مسئول).

محمد رضا حسینی جلیلیان<sup>۳</sup>

دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران.

## چکیده

از میان عرفا و فلاسفه اسلامی کمتر کسی را می یابیم که همانند مولانا روانشناسانه نگاهی نو و تازه به زندگی، هستی و پدیده های آن داشته باشد. این نوع نگرش، سبب باز شدن افقهای تازه ای در وجود او می شود و بر اساس آن دیگران را به حرکت و پویایی و دوری از رکود و سکون و رخوت دعوت می نماید. همین باور باعث می شود که در جای جای مثنوی دیگران را به درک زیباییها و عشق ورزی حقیقی فرا می خواند و از آنها می خواهد که صاحب چشم و دل زیبا بین باشند. وی بر این باور است که تا چشمی زیبا بین نداشته باشیم نمی توانیم زیبایی حقیقی را ببینیم. تجربه این زیبایی و زیبا اندیشی به گونه ای است که بسیاری از وقایع و حوادث را که در نظر دیگران ناخوشایند هستند، شیرین و لذت بخش و فرحناک می بیند. به باور او عامل بیشتر کینه ها و اختلافات، جهل و نادانی و خودخواهی است و جهان را صحنه خویشتن داری، قناعت، تعامل، صلح و سازش می داند. وی مخالف سطحی نگری است. در نگاه او ذرات عالم از جماد تا انسان همواره در حال تغییر و تبدل هستند. او از ما می خواهد که به موازات این تحول ما نیز لحظه به لحظه نو و تازه و با طراوت باشیم. مولوی مخالف هر نوع جزم اندیشی است. زیرا این نوع نگاه باعث می شود که در تنگنای محدودیت ها اسیر شویم و از درک حقیقت بازمانیم. مولوی مثبت اندیشی را تنها راه آرامش واقعی جوامع اسلامی می داند و از نظر او بدینی سر منشأ تمامی گرفتاری های بشر است. او مقام و جایگاه آدمی را به سبب نائل شدن به سرچشمه حقیقت همتراز اولیاء و انبیاء می داند.

واژه های کلیدی: مثنوی مولوی، نوینی، نشاط، جوامع اسلامی.

تا بر آرم از ملائک بال و پر [۳]

لغویان حکما و فلاسفه ملل مختلف تعاریف گوناگونی در باب واژه حرکت بیان نموده اند. فرهنگ های لغتی چون بهار عجم، آندراج و کنزاللغه حرکت را به معنی جنبش و انتقال جسم از جایی به جای دیگر تعریف کرده اند. بعضی از فلاسفه حرکت را به معنی بیرون آمدن تدریجی اشیاء از قوه به فعل دانسته اند. ((و لفظه الحركة وُضِعَتْ اَوَّلًا لِاسْتِبْدَالِ الْمَكَانِ ثُمَّ نُقِلَتْ اِلَى الْاِحْوَالِ)) [۴]

در بین فلاسفه یونان باستان، تفاوت آشکاری درباره وجود حرکت در عقاید افلاطون و ارسطو وجود دارد. به گونه ای که جرج سارتون می گوید: ((تمایل افلاطون بر آن بود که تغییر را با فساد یکی بداند در صورتی که ارسطو بر خلاف نظری تغییر را سیر به طرف کمال می دانست. افلاطون امکان ترقی را رد می کرد و ارسطو این مطلب را قبول داشت که اشیاء به علت قوه و امکانی که در آنها موجود است، تغییر پیدا می کنند و این تغییر برای آن است که به سر حد کمال برسند.)) [۵] ((افلاطون واقعیت را به عالم مثال می داد و تغییر عالم محسوس را با فساد یکی می دانست و هر نوع ترقی و تکامل را رد می کرد لیکن ارسطو حرکت را سیر به طرف کمال تفسیر نمود و عقیده داشت که استعداد کمال در موجود ممکن، بوسیله حرکت فعلیت یافته و چنین موجودی به تدریج به کمال خود خواهد رسید. حسن ملکشاهی می گوید: ((حرکت در موجوداتی امکان خواهد داشت که دارای کمالات شأنی باشند تا رفته رفته آن کمالات، به سبب حرکت در آنها فعلیت یابد. اما موجودات مجرد از ماده، که هیچگونه حالت منتظره ای در آنها نیست و تمام استعداد ذاتی و کمالات شأنی در آنها بالفعل حاصل است؛ وجود حرکت در این قسم موجودات ناممکن بلکه غیر متصور است.)) [۶] خلیفه می گوید: ((فلسفه یونانی جهان را ابدی می داند اما قائل به هیچ حرکتی به پیش و به بالا که حیات را جاودانه تکامل بخشد نیست. اعتقاد به تکرار ابدی، ظاهراً وجه مشترک شیوه های مختلف فکری یونان باستان بوده.)) [۷] در دستگاه فلسفی هندی نیز هیچ گونه دستگاهی یافت نمی شود که به نحوی از انحا آیین فکری تطوری داشته باشند. ((ظاهراً تناسخ ارواح تعیین کننده نحوه نگرش به زندگی است. در این دستگاه فلسفی هرگز تصور هیچ تکامل مداومی از دانی به عالی وجود نداشته است.))

مولانا می گوید: ((آدمی را حق تعالی هر لحظه از نو می آفریند و در باطن او چیز دیگر، تازه تازه می فرستد (فیه ما فیه ۱۹۱) شیمل میگوید: ((جان مایه اصلی اندیشه مولوی، مردن و شدن، ملازمه دائمی فنا فی الله و بقای بالله است.)) [۸] ((مولوی حیات را حرکت بی وقفه به سوی تعالی می داند. استکمال تمامی آفرینش از فروترین تظاهر تا برترین تجلی و سیر تکاملی فرد، هر دو را می توان در پرتو این نور لحاظ کرد.)) خلیفه میگوید: ((تصور جاودانگی غیر شخصی در تصوف؛ مدت ها پیش از مولوی وجود داشته اما تصور جاودانگی تدریجی مطلقاً ابتکار خود اوست.)) [۹] مولانا در مقام متفکری غایت گرا؛ معتقد است: ((احتیاج نه تنها مادر اختراع است، بلکه مادر خلق هم هست. حتی خدا هم اگر نیازی درونی و مقاومت ناپذیر وادارش نمی کرد، آسمان و زمین را نمی - آفرید.)) (همان: ۴۲) زانکه بی حاجت خداوند عزیز

می نبخشد هیچ کس را هیچ چیز  
گر نبودی حاجت عالم زمین  
نافریدی هیچ رب العالمین  
ور نبودی حاجت افلاک هم  
هفت گردون ناوریدی از عدم  
آفتاب و ماه و این استارگان

جز به حاجت کی پدید آید عیان [۱۰]

قاموس هستی بر تازگی و نو بودن بنا شده است. مولانا در جای جای مثنوی شریف به آن اشاره نموده و از ما می خواهد که همواره بدنبال تغییر و نو بودن باشیم و هیچکس یارای مقاومت در مقابل سیر تغییر و تحول و تکامل را ندارد.

هر نفس نو می شود دنیا و ما  
بی خبر از نو شدن اندر بقا

عمر همچون جوی نو نو می رسد

مستمری می نماید در جسد [۱۱]

عشق مولوی وار و بینشی که زاده این عشق بود، تحولی شگرف در نگاه او نسبت به هستی و پدیده های آن به وجود آورده است. سریان عشقی که در تار و پود او جریان دارد از او موجودی فرامکانی و فرازمانی می سازد و با چشم دل ورای هر چیز را مشاهده می کند و جور و طور دیگر می بیند. جسم خاکی به واسطه فیض عشق به عروج می رسد و کوه هم در مقابل عشق به رقص در می آید و چالاک می شود. دیده عشق است که وجود مولانا را سراسر نوربین و خدایین می کند.

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد [۱۲]

هر کسی را که به زیور عشق آراسته می شود از همه بدی ها و عیب ها پاک می داند.

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز حرص و عیب کلی پاک شد [۱۳]

مولانا به جای تقدم حسن بر عشق که شالوده بحث های عرفان نظری است عشق را مهمترین پیام خود می داند و تجربه زیبا دیدن خداوند را در دل تجربه عشقی خود جستجو می کند.

بر این باور است که باید همواره در پی کشف حقایق و امور نو و تازه باشیم و موارد کهنه ای که برای ما قابل درک نیستند و نمی توان به آنها استناد کرد را از خود دور کنیم. در این صورت وجودمان سرشار از تازگی و طراوت می شود.

تازه می گیر و کهن را می سپار

که هر امسالت فزون است از سه پار

[۱۴]

مولانا از ما می خواهد که همواره از تازگی هستی و تازگی خویش بهره مند شویم و برای این منظور باید از جمود و رخوت و سکون دوری کنیم. برای مبتلا نشدن به تکرار و خستگی و ملامت ناشی از آن، باید عواملی که سبب این ایستایی و آزار روح و روان هستند را از خود دور کنیم تا پس از آن جز نوبی و شادابی نبینیم.

فیلسوفی آمریکایی به نام امرسون می گوید: ((اینکه دنیا کهنه و یا نو است بستگی به این دارد که تو کهنه یا نو هستی.)) [۱۵]

در داستان طوطی و بازرگان، خواجه طوطی را جهت پند دادن و نشان دادن راه نو آزاد می کند.

خواجه گفتش فی امان الله برو  
مر مرا اکنون نمودی راه نو

در غزلیات شمس ما را به سخن نو و تازه دعوت می نماید و بر این باور است که این گونه سخن سبب سعادت دنیا و آخرت می شود و ارزش و اعتبار آن بی حد و اندازه است:

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود

وارهد از هر دو جهان بی حد و اندازه شود [۲۲]

هستی در حال زایشی مداوم و جاودانه است و تمامی پدیده های آن دائم در حال نویی و زاینده گی هستند.

این جهان و آن جهان زاید ابد  
هر سبب مادر، اثر زاید ولد

چون اثر زاید آن هم شد سبب

تا بزاید او اثر های عجب [۲۳]

پس جهان زاید جهان دیگری

این حشر را و نماید محشری [۲۴]

با پایان زندگی دنیوی همه چیز تمام نمی شود بلکه مقدمه ای برای ورود به دنیای دیگر و حالات دیگر است.

در نظر ها چرخ بس کهنه و قدیم

پیش چشمش هر دمی خلق جدید [۲۵]

در حالی که افراد نا آشنا به حقیقت هستی این فلک را کهنه و قدیمی می انگارند از دیدگاه عارفان حقیقت بین اینگونه نیست؛ بلکه این دنیا هر لحظه در حال تغییر و دگرگونی است.

صد کتاب ار هست جز یک باب نیست

صد جهت را قصد، جز محراب نیست

این طرق را مخلصش یک خانه است

این هزاران سنبل از یک دانه است [۲۶]

بلندنظری و مثبت اندیشی:

مولانا ما را به بلند نظری و وسعت دید دعوت می کند و از جزمیت و انسداد فکری بر حذر می دارد. کریم زمانی در اثر بر لب دریای مثنوی می گوید: ((نگاه به جهان از زوایه ای بسته آدمی را کز بین می کند.)) [۲۷]

اندیشه های سیال و پویا قادرند تا گذشته و آینده را به خوبی ببینند و درک کنند.

و آن نظر هایی که آن افسرده نیست

جز روند و درنده پرده نیست

آنچه در ده سال خواهد آمدن

این زمان بیند به چشم خویشتن

همچنین هر کس به اندازه نظر

غیب و مستقبل بیند خیر و شر

این عارف اندیشمند ما را به تفکر و اندیشیدن فرامی خواند و می گوید که هرگاه در تفکر به بن بست برسیم از ذکر کردن مدد بگیریم.

این قدر گفتیم باقی فکر کن

دفع علت کن چو علت خو شود

هر حدیث کهنه پیشت نو شود

تا که از کهنه بر آرد برگ نو

بشکفاند کهنه صد خوشه به نو [۱۶]

((سیر استکمالی و عاشقانه در فطرت جماد، نبات، حیوان و انسان به سوی اصل یا به سوی جوهر مجرد و هسته بالقوه و بی تعیین خویش از مهمترین محور های فکری مولوی در مثنوی و دیوان شمس است.)) [۱۷]

از دیدگاه مولانا انسان برای تحول و تکامل آفریده شده و تنها به واسطه پویایی و دگرگونی است که احساس التذام می کند. در قاموس مولانا سکون و تکرار را در جهان جایی نیست هر چه هست تغییر، دگرگونی و حرکت است. سخنان مولانا در مثنوی شریف و در غزلیات شمس مختص یک مقطع زمانی و محدود به قلمرو جغرافیایی خاصی نیست.

ما را به دوری از خشم و بخل و کینه فرا می خواند و بر این باور است که با این کار نه تنها باعث رنجش و کدورت خاطر دیگری نمی شویم بلکه روح و روان و دل و جان ما با این کار آرام و قرار می گیرد.

خیر کن با خلق بهر ایزد

یا برای راحت جان خودت

تا هماره دوست بینی در نظر

در دلت ناید ز این ناخوش خبر [۱۸]

((عالم به مقتضای عدمیت ذاتی خود لحظه به لحظه نیست می گردد و به تجلی فیض رحمانی هست می شود. دیگر ممکنات اگر چه نمودند ولی فی حد ذات ها عدمند و در عدمیت مستمر.)) [۱۹]

حالات ما ثابت و راکد نیستند بلکه هر لحظه به لونی دگر درمی آیند و به طور مستمر، تغییر و دگرگونی وجود دارد.

حال هر روزی به دی مانند نی

همچو جو اندر روش کش بند نی

شادی هر روز از نوعی دگر

فکرت هر روز را دیگر اثر [۲۰]

قانع نشدن به حال و میل به آینده، سبب عطش سیری ناپذیر مولانا برای رسیدن به دنیای نو و تازه شده است. دنیایی که حس سرخوشی و طربناکی را در او به ایجاد می کند.

((اینکه مولانا توصیه می کرد که قرار را در بی قراری بجوید ناظر به همین خاصیت عالم معنا بود. او به تجربه دریافته بود ناگاه درهایی که گمان می بریم هیچ گاه باز نمی شوند گشوده می شود و شاهد مقصود را در آغوش می گیریم اما این تنها در گرو جنبش و حرکت و پرهیز از بی کاری است.)) [۲۱]

هین در این بازار گرم بی نظیر

کهنه بفروش و تو ملک نو بگیر

هر زمان نو صورتی و نو جمال

تا ز نو دیدن فرو میرد ملال

دیدن تازگی ها و اموری را که تا بحال نیازموده ایم سبب تازگی روح و روان ما می شود و ما را از ملالت و کسالت دور می کند.

فکر اگر جامد بود رو ذکر کن

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

ذکر را خورشید این افسرده ساز

باور مثبت اندیشی که در روح و جان مولانا رسوخ نموده، باعث می شود که همواره همه چیز و همه کس را خوب بینگارد. همین دیدگاه او سبب درکی عالی نسبت به هستی و پدیده های آن شده است.

نیست این و نیست آن هین واگذار

آنکه آن هست است، آن را پیش آر

نفی بگذار و همان هستی پرست

این در آموزی پدر، ز آن ترک مست

صلح طلبی و آشتی جویی

صلح و دوستی و یگانگی با سایر ملل از اصولی است که مولانا همواره به آن اشاره می نماید. صلح طلبی او نشأت گرفته از وصل شدن به سرچشمه حقیقت است و سبب صبر و بردباری او در مقابل طاعنان و ناسزاگویان می شود. از دیدگاه او سخت گیری و تعصب های دینی و قومی که نتیجه خامی و نا آگاهی است، ارزش و اعتبار ندارند.

سخت گیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون آشامی است

مولانا به ما توصیه می کند که از جنگ و نزاع بپرهیزیم و تکلیف خود را با خویش روشن سازیم. اراده الهی است که می تواند آدمی را از این جنگ دائمی برهاند و او را به عالم صلح و یکرنگی برساند.

می نگر در خود چنین جنگی گران

پس چه مشغولی به جنگ دیگران

یا مگر زین جنگ حقت وا خرد

در جهان صلح یکرنگت برد

مولانا بر این باور است که ریشه تمام اختلافات، جنگ ها و کینه ها جهل و نادانی و تعصب های خام است. در داستان فیلی که در خانه تاریکی بود به این نتیجه می رسد که اگر به اکسیر حقیقت می رسیدند اختلاف نظر ها از بین می رفت.

در کف هر یک اگر شمعی بدی

اختلاف از گفتشان بیرون شدی

گاهی این اختلاف نظر ها واقعی و حقیقی نیستند و تنها ناشی از اختلافات لفظی است. در داستان آن چهار نفر که با داشتن چهار زبان مختلف برای خریدن انگور درگیر شده بودند؛ اشاره می کند که همه آن ها خواهان انگور هستند. به عبارت دیگر همه به دنبال یک حقیقت هستند اما نوع بیان آن ها یکسان نیست. راه و چاره را در این می بینند که برای زدودن این اختلافات از انسان های کامل و واصل به حقیقت مدد بگیرند تا شبهه و اختلاف آنها از بین برود.

مشت بر هم می زدند از ابلهی

پر بدند از جهل و از دانش تهی

صاحب سربّ عزیزی صد زبان

گر بُدی آنجا بدادی صلحشان

پس بگفتی او که من زین یک درم

آرزوی جملتان را می دهم [۲۸]

زیبانگری

مولانا انسان ها را به زیبایینی دعوت می نماید و برای رسیدن به آن بر این باور است که باید با تغییرات احوال درونی خویش عنصر زیبایینی را در وجود خود نهادینه کنیم تا به تبع آن شایسته زیبایینی باشیم. (نو شدن و عید کردن در بیرون وجود آدمی رخ نمی دهد؛ و تا کسی از درون نو و تازه نشود دنیای بیرون او تازگی نخواهد یافت [۲۹])

راه لذت از درون دان نه از برون

ابلهی دان جستن قصر و حصون

آن یکی در کنج مسجد مست و شاد

وان دگر در باغ، ترش و بی مراد

آنچه سبب این نوع نگرش در وجود مولانا می شود وصل شدن و ذوب شدن در معشوق حقیقی است. وی در معشوق خود جز زیبایی را نمی بیند همانگونه ای که محبوب و معشوق او نیز او را به درک زیبایینی ها دعوت می نماید.

إن الله جمیل و یحب الجمال (خداوند زیباست و زیبایینی را دوست دارد)

ذوب شدن او به منبع لایزال عشق باعث می شود که او جور دیگر و طور دیگر ببیند. وی تجربه زیبا دیدن خداوند را در دل تجارب عشقی خویش جستجو می کند و همین تجربه عشق ورزی او سبب نگرش زیبا به هستی و پدیده های آن می شود. بر این باور است برای آنکه همواره از نو شدن هستی و تازگی خویش بهره مند شویم باید همواره روح و روان خویش را صیقل دهیم و جز خوبی و زیبایینی نبینیم.

((هر کسی زیبایینی را بیشتر ببیند و درک کند انسان تر است و هرکس توفیق کشف زیبایینی و لذت بردن از آن را نداشته باشد باید در کامل بودن خود به عنوان یک انسان تردید کند.)) [۳۰]

تجربه آشنایی او با شمس باعث پیدایش نگاهی زیبا به تمام عالم می شود به گونه ای که در این دنیا همه چیز را خوب و زیبا می بیند چون چشمی خداین دارد.

چون شدی زیبا بدان زیبا رسی

که رهاند روح را از بی کسی

در داستان ساحران و فرعون، ساحرانی که از جانب فرعون به مرگ محکوم شدند نه تنها از مرگ ترس و واهمه ای نداشتند بلکه از صمیم دل پذیرای آن بودند و برای رسیدن به مرگ خوشحالی و شکرگزاری و لحظه شماری می کردند.

شکر آنک از دار فانی می رهیم

بر سر این دار پندت می دهیم

این حیاتی خفته در نقش ممات

و آن مماتی خفیه در قشر حیات

زیبایینی مولانا تا بدان حد می رسد که حتی مرگ که در نزد بیشتر مردم رعب آور و سهمناک است، نه تنها آن را موجب غم و رنج و اندوه نمی داند بلکه سرشار از شمع و شادی و طربناکی است و همچنین آن را تحفه و هدیه ای الهی می بیند و با آمدن آن ابراز شادی و خوشی می نماید.

می کند. ((در نگاه مولانا روح های افسرده و غمگین همچون مرغ بی بال و پری هستند که قادر به طی راه کمال نیستند؛ در حالی که روح های شادمان پر نشاط قدرت تکاپو و جنبش دارند و می توانند چنان اوج بگیرند که از دایره عالم فراتر روند. [۳۴] مولانا بر این باور است که غم عشق نه تنها مدموم و ناپسند نیست بلکه عین شادی و خوشایند است. ((مولانا دلیل غم های نازل و جانکاه را چند چیز می داند که اصلی ترین آن ها خود خواهی و تعلق خاطر است. چنان که روزی کسی از غمناکی خود می نالید. مولانا گفت: همه دلنگی های ما از دل بستگی به دنیا است. هر دم که از این دنیا آزاد باشی و خود را غریب بدانی و هنگامی که در هر رنگ بنگری و هر مزه بچشی؛ دانی که به او نمایی و جای دیگری میروی، دلنگ نمی شوی. [۳۵] عارف چون نشان غم در خود مشاهده کند باید آن را نشانه دوری از حق تلقی کند و به استغفار و زاری بگراید. چرا که غم و شادی هم به امر حق در وجود انسان کار میکنند و آنجا که اراده و اشاره حق باشد، عین غم تبدیل به شادی می شود و آنچه مانع و پایبند محسوب است مایه رهایی و آزادی می گردد.)) [۳۶]

به عقیده مولانا شادی حقیقی آن است که از درون آدمی بجوشد زیرا شادی هایی که از خارج بر آدمی عارض می شوند بعد از مدتی از بین می روند و جای خود را به غم و اندوه می دهند. (( در نظر مولانا غم و شادی که در طبیعت انسان به وجود می آید هم تاثیر قدرت و فعل حق است و او می تواند آنچه را که موجب شادی است مولد غم و بالعکس قرار دهد و از عین غم، شادی برانگیزد و از شادی غم پدید آورد [۳۷]

هر چه از وی شاد گردی در جهان  
از فراق او بیاندیش آن زمان  
زانچه گشتی شاد، بس کس شاد شد  
آخر از وی جست و هم چون باد باشد  
ار توهم بجهد، تو دل بر وی منه  
پیش از آن کو بجهد از وی، تو بجه  
مولانا روح آدمی را به رودی تشبیه می کند که حیات و سلامت و پاکی آب وابسته به حرکت و جریان داشتن است. روح های ساکن افسرده و ملول می شوند و چابکی و سیال بودن خود را از دست می دهند.

غم مولانا از نوع غم هایی نیست که به خاطر از دست دادن دل بستگی ها، لذات دنیوی و یا برآورده نشدن خواسته های نفسانی باشد. هرگاه که از معشوق خویش دور می افتد و بین آنها فاصله ای به وجود می آید حالت حزن و اندوه بر او غالب می شود و در مقابل هر گاه وصالی صورت می گیرد، احساس شادی و نشاط می کند. بر این باور است که تا غم را لمس نکرده باشی و آن را نچشیده باشی شادی های عالم را درک نمی کنی و غم را که عین شادی است از جانب محبوب و معشوق حقیقی می دانند.

آتش طبعت اگر شادی دهد  
اندرو شادی ملیک دین دهد  
چون که غم بینی تو استغفار کن  
غم به امر خالق آمد کار کن  
چون بخواهد عین غم شادی شود

این مرگ در نزد او تولدی دیگر و حس و حالی خوشتر است. آن را به مثابه درد زاییدن می داند و می گوید تا لحظه ای که این درد مبارک عارض نشود، طفل زیبای جان زاده نخواهد شد.

در داستان زمان و حالت احتضار بلال، مولانا به خوبی این موضوع را نشان می دهد و هنگامی که همسر بلال با دیدن حال او پریشان و ناراحت است. بلال در آن لحظه احساس شادی و شمع می نماید.

چون بلال از ضعف شد همچون هلال  
رنگ مرگ افتاد بر روی بلال  
جفت او دیدش بگفتا وا حرب  
پس بلال گفت نه نه وا طرب  
تاکنون اندر حرب بودم ز زیست

تو چه دانی مرگ چون عیش است و چیست  
این همی گفت و رخس در عین گفت  
نرگس و گلبرگ و لاله می شکفت

به عقیده مولانا جمود فکری و سکون و رخوت باعث عدم درک زیبایی ها می شود تا حدی که حتی بهشت با آن همه زیبایی رنگ می بازد و به چشم نمی آید و حتی زشت و ناپسند جلوه می کند  
گر بود فردوس وانهار بهشت

چون فسرده یک صفت شد گشت زشت

فیلسوفی به نام ویکتور کوزن می گوید: ((اگر زیبایی مطلق نباشد باید به زیبایی های نسبی و متغیر مثلاً به زیبایی باستان، زیبایی جدید، زیبایی کلاسیک و زیبایی رمانتیک قائل شویم.)) [۳۱]

سهروردی حُسن و عشق را همانند دو برادر همزاد می داند اما تصریح می کند حُسن برادر مهین است و عشق برادر میانی. ((عشق را که برادر میانی است با حُسن آنسی داشت نظر او بر نمی توانست گرفت، ملازم خدمتش شد.)) [۳۲]

غم و شادی

از نظر مولانا اگر انسان ها فریفته دنیا نشوند و نظر به حضرت حق داشته باشند غم و اندوه برای آن ها بی معناست. وی بر این عقیده است که سر منشأ تمامی غم ها و ناملايمات دنیوی غرور حرص و طمع است. مردان کامل در مقابل ناملايمات و سختی های دنیوی بسیار صبور و شکيبا هستند.

این همه غم ها که اندر سینه هاست  
از بخار و گرد باد و بود ماست  
این غمان بیخ کن چون داس ماست  
این چنین شد و آن چنان و سواس ماست  
دان که هر رنجی ز مردن پاره ای است  
جزو مرگ از خود بران گر چاره ای است  
چون ز جزو مرگ نتوانی گریخت  
دان که کل اش بر سرت خواهند ریخت  
جزو مرگ ار گشت شیرین مر تو را  
دان که شیرین می کند کل را خدا [۳۳]

وی غم و رنج را برادر مرگ می داند و آن را نوعی مرگ تدریجی به شمار می آورد. بر این باور است که اگر به غم و اندوه بها ندهد و پذیرای آن باشد؛ خداوند حتی مرگ کلی را بر او شیرین و گوارا

عین بند پای، آزادی شود

فکر و خیال خوب می تواند موجب فربهی روح شود در غیر این صورت همانند آتشی سوزان است که هستی ما را بر باد می دهد.

آدمی را فربهی هست از خیال  
گر خیالاتش بود صاحب جمال  
ور خیالاتش نماید ناخوشی  
می گدازد همچو موم از آتشی  
فکرت بد ناخن پر زهر دان

می خراشد در تعمق روی جان [۳۹]

مولانا فکر بد را به مثابه سوهان روح می داند زیرا ما را در رنج و تعب قرار می دهد.

### نتیجه گیری

از نگاه مولانا هستی و پدیده های آن همواره در حال تغییر و نو شدن هستند و ما نیز باید هماهنگ با جریان هستی روز به روز و لحظه به لحظه در حال تغییر و تکامل باشیم. لازم رسیدن به چنین حالتی حرکت و پویایی و دوری کردن از سکون و رخوت است. او از ما می خواهد که در روابط انسانی خود با دیگران همراه با مدارا، گذشت و ایثار رفتار کنیم. باید نگاهی زیبا داشته باشیم تا به آرامش برسیم. از بدینی که منشاء تمامی مشکلات است بپرهیزیم و مثبت اندیشی را سرلوحه افکار و رفتار خویش قرار دهیم. از نگاه مولانا هیچ چیز غیر از ذات باری تعالی مطلق نیست بلکه همه امور نسبی هستند. به باور مولانا مطلق نگرایی سبب جمود و جهل و نادانی می شود. از این رو باید نگاهی به دور مطلق نگرایی داشته باشیم. او ما را از غم و اندوه نهدی می کند و به شادی و نشاط دعوت می نماید. زیرا بر این باور است که غم و غصه نوعی مرگ تدریجی است. از منظر مولانا ریشه تمامی اختلافات و کینه ورزی ها جهل و کج فهمی است. اگر وجود خود را با زیور آگاهی بیاریم می توانیم دنیایی بهتر و زیباتر برای خویش و دیگران ترسیم نماییم.

### References

1. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozaifar, Tehran, 1350.
2. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
3. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
4. Ibn Sina, Hossein, Shafa, Tehran, 1303.
5. Sarton, George, History of Science, translated by Ahmad Aram, Tehran, Amir Kabir, 1336.

خیر و شر خداوند در خلقت خویش به انسان راه نیک و بد را نشان می دهد و از طرفی وی را مختار می داند که انتخاب گر باشد. از نگاه مولانا زشتی و زیبایی اعمال آدمی مربوط به خود اوست نه دیگری زیرا موجودی انتخاب گر است؛ می تواند دنیای زیبا و خوشایند برای خویش بسازد و یا در غم و اندوه و حسرت بماند. در مکتب مولانا راه به دست آوردن روزی، رنج و زحمت است. خداوند به همه انسانها قدرت و توان کار و انگیزه طلب ارزانی داشته است و آنها باید روزی خود را از طریق علل و اسباب طبیعی بجویند.

ای دریده پوستین یوسفان  
گر بر دره گرگ آن از خویش دان  
زانکه می بافی همه ساله بیوش  
زانکه می کاری همه ساله بنوش  
فعل توست این غصه های دم به دم  
این بود معنی قد جفّ القلم  
که نگردد سنت ما از رشد  
نیک را نیکمی بود بد راست بد

دنیا محل پوشیدن بافته های خود و درو کردن کشته های خود است. تقدیر الهی چنین مقدر کرده است که انسان بر حسب اراده و اختیار دست به انتخاب زند و بداند که نتایج کار او هر چه باشد به سوی او باز می گردد.

نحوه زندگی هر موجودی در این عالم بر زندگی دیگر موجودات تاثیرگذار است به طوری که حتی افتادن برگ درختی در یک جنگل انبوه بر نظام زندگی تمام موجودات اثرگذار است.

آنکه تخم خار کارد در جهان  
هان و هان او را مجو در گلستان  
گر گلی گیرد به کف خواری شود  
ور سوی یاری رود ماری شود  
کیمیای زهر مار است آن شقی  
برخلاف کیمیای متقی [۳۸]

فکر و اندیشه

حاصل و عصاره وجود آدمی دانش و اندیشه اوست. اندیشه های نیک، ما را به نیک، عدالت ورزی و مسئولیت پذیری می رسانند و بد اندیشی حامل تمامی پلیدی ها و اختلافات و کینه ورزی هاست.

ای برادر تو همه اندیشه ای  
مابقی خود استخوان و ریشه ای  
گر گل است اندیشه تو گلشنی  
ور بود خاری تو همیشه گلخن

از دیدگاه مولانا آن فکر و اندیشه ای می تواند مفید باشد که راه گشا باشد.

فکر آن باشد که بگشاید رهی  
راه آن باشد که پیش آید شهی

22. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
23. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
24. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
25. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
26. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
27. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
28. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
29. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
30. Soroush, Abdul Karim, Morality of Gods, Tehran, New Design, 1378.
31. Shaleh, Felisin, the problem of recognizing beauty, translated by Ali Akbar Bammad, Tehran, Tahori 1347.
32. Sehrvardi, Shahabuddin, Mons al-Ashaq, Tehran, Moli, 2016.
33. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
34. Minagar Eshgh, Tehran, Ghazal, 2009.
35. Minagar Eshgh, Tehran, Ghazal, 1389
36. Zarin Kob, Abdul Hossein, The Broken Ladder, Tehran, Sokhon, 2008.
37. Farozanfar, Badi al-Zaman, Sharif Masnavi Sharif, Tehran, Zowar, 1361.
38. Maulana, Jalaluddin Mohammad Balkhi, Fieh Ma Fieh, edited by Badi al-Zaman Forozanfar, Tehran, 1350.
6. Malekshahi, Hossein, movement and its types, Tehran, Soroush, 2017.
7. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
8. Shimel, Anne Marie, Shams Shams, translated by Hasan Lahoti, Tehran, Ilmi Farhani, 1375
9. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019.
10. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019.
11. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
12. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
13. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
14. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
15. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
16. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019
17. Mortazavi, Manochesar, Molana's world view and wisdom, Tehran, Tus, 2018.
18. Mortazavi, Manochesar, Molana's world view and wisdom, Tehran, Tus, 2018.
19. Joseph, Edward, Nakhjiran, Tehran, Amir Kabir, 1362
20. Kampani Zare, Mehdi, Maulana and existential issues of man, contemporary view, 2019
21. Maulavi, Jalaluddin Mohammad, Masnavi Manavi, edited by Nicholson, Tehran, Negah Ashna, 2019